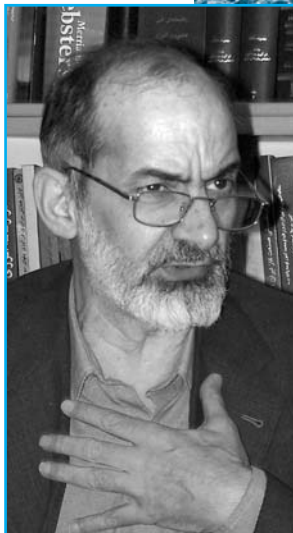




میزگرد ملی شدن صنعت نفت



ملی شدن صنعت نفت به واقع یکی از پیچیده‌ترین رویدادهای تاریخ معاصر ایران است. این مرحله از تاریخ ایران هرچند در بستر جنبش‌های آزادی‌خواهی و اجتماعی ایران شکل گرفته است، اما به سبب اهمیت آن جزء چند رویداد اصلی در قرن اخیر تاریخ کشورمان است. ملی شدن صنعت نفت در دهه ۲۰ شمسی یک جنبش اجتماعی است که باعث صف‌بندی گروه‌های اجتماعی در مقابل یکدیگر می‌گردد و به همین دلیل می‌تواند بطن و ذات جامعه ایران را بهتر از دوران دیگر نمایان نماید. در آن دوره نفت و قراردادهای نفتی دستمایه مطالباتی می‌گردد که پس از انقلاب مشروطه در جامعه ایرانی خفته باقیمانده و فشارهای دوره ناصری و استبداد رضاخانی را تحمل کرده است. البته باید توجه کرد که ملی شدن صنعت نفت ایران و خلع ید بیگانگان از طلای سیاه کشورمان، صرفاً به ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ منحصر نمی‌شود و باید ریشه‌های آن را یافت. این رویداد مهم تاریخی، درس‌های بزرگی برای طی کردن مسیرهای سخت پیش روی جامعه ایران را در آینده روشن خواهد نمود. براین اساس انجمن اقتصاد انرژی ایران به مناسبت سالروز ملی شدن صنعت نفت، میزگردی را با موضوع ملی شدن صنعت نفت با حضور کارشناسان آن حوزه برگزار نمود که در ادامه می‌خوانیم.

در ابتدای میزگرد **غلامحسین حسن‌تاش**

-نائب رئیس انجمن اقتصاد انرژی ایران- به تشریح موضوع میزگرد پرداخته و بحث را با این موضوع شروع کرد، به عنوان اولین سؤال، چه پیش‌زمینه‌هایی موجب ملی شدن صنعت نفت شده است و چرا در حالی که هر حادثه‌ای بسترها و پیش‌زمینه‌هایی دارد که این بسترها موجب بروز حادثه می‌شوند، برخی تصور می‌کنند که این امر یک حادثه خلق الساعة، ناگهانی و انقلابی بوده است؟

در ادامه **محمد باقر حشمت‌زاده -استاد دانشگاه شهیدبهشتی-** در پاسخ به سؤال مطرح شده به بیان دیدگاه‌های خود در مورد ملی شدن صنعت نفت پرداخت. قصد دارم در مورد جریان‌شناسی نهضت ملی شدن صنعت نفت و یا به عبارتی به الگو و مدلی برای جریان‌شناسی این نهضت بپردازم. اکنون شصت سال از نهضت ملی شدن صنعت نفت گذشته و سؤال این است که از لحاظ تاریخی اهمیت آن در ششمین دهه چیست؟ در همین بحث نکته‌ای قابل توجه است، چرا بعد از ۶۰ سال که یک حرکت قانونی، حقوقی، سیاسی و اجتماعی می‌تواند تاریخی شده باشد، هنوز از لحاظ مطالعات علوم سیاسی، اجتماعی و تاریخی اولویت و موضوعیت دارد؟ و صرف یک مسئله و کنکاش تاریخی که در گذشته شروع شده، ادامه داشته و پایان یافته نیست. هر چند از دیدگاه اساتید تاریخ این موضوع پایان یافته، اما به نظر می‌رسد که پیامدهای آن هنوز هم می‌تواند یک جریان تلقی شود تا یک واقعه و حادثه که تمام شده است. اگر به ۶۰ سال پیش تهران بازگردیم؛ در آن دوره کمیسیون نفت تشکیل شده و فراکسیون وطن بحث ملی شدن را مطرح کرده ولی رزم‌آرا با آن مخالفت می‌کند. درست در کشاکش این بحثها رزم‌آرا ترور می‌شود و راه برای ملی شدن صنعت نفت باز می‌شود.

نکته دیگر که در مطالعات علوم سیاسی به آن توجه می‌شود، نگاه ما به مسایل باید حال، آینده و سپس گذشته باشد. ابتدا چهره‌ای از حال پدیده را ترسیم کنیم: اکنون نفت با ساختار اقتصادی و سیاسی ما چه پیوندی دارد

و چشم‌انداز این پیوند در آینده چیست و آینده ممکن، محتمل و یا مطلوب آن چیست؟ چرا که دغدغه یک جامعه پیشرفته مدیریت حال و آینده است. بزرگ‌ترین فرصت و تهدید ما در قرن بیستم نفت بوده و آمار و شواهد نشان می‌دهد که در قرن بیست و یکم باز هم نفت است. البته گاز هم به آن اضافه شده است. پس تجدید معماری در بحث نفت و گاز بازسازی رابطه آن با ساخت ثروت و قدرت کشور بسیار ضروری است تا این ارتباط را برای تحکیم اساس کشور بهینه‌سازی کنیم. اینجا نقطه‌ای است که باید بازگردیم و به گذشته نگاه کنیم که این حرکت از کجا و چگونه شروع شده و آسیب‌ها و هنجارهای آن چه بوده و چه فرازهایی را طی کرده تا به وضع حال رسیده و ممکن است آینده را به چه سمتی سوق دهد. تا اگر به سمت نامطلوبی سوق می‌دهد، این رابطه باز مهندسی شود. به همین دلیل جریان‌شناسی مطرح می‌شود. در بحث ملی شدن صنعت نفت هم این مفروض را می‌توان مقبول دانست. از ۱۵۰ سال قبل مردم مطالباتی داشته‌اند که این مطالبات بخش مهمی از ساختار حکومت و اجتماع شده و جنبش‌های مردمی و اجتماعی را شکل داده و نهضتی را ایجاد کرده که در پی این مطالبات است و هرچند وقت یکبار به صورت‌های مختلف بروز می‌کند. این نهضت مجموعه شرایط لازمی دارد که با مجموعه شرایط کافی توأمان می‌شود و به صورت یک جنبش اجتماعی نمود پیدا می‌کند. بنابراین اگر ۱۵۰ سال گذشته تاریخ ایران را بررسی کنیم، نقاط عطفی را می‌بینیم که یکی از این نقاط عطف نهضت ملی شدن صنعت نفت در دهه ۳۰ است که یکی از ویژگی‌های آن، تبدیل تمامی مؤلفه‌های گذشته به مؤلفه‌هایی برای آینده بود و میراث گذشته را تبدیل به جریاناتی برای آینده کرد. بنابراین جنبش نفت بخشی از فراز جریان تاریخ عمومی ایران است که از لحاظ تاریخی و موضوعی می‌توان برای لحظاتی آن را از بستر عمومی جدا کرد تا عمیق‌تر و وسیع‌تر بشناسیم. اما باید همواره آن را در بستر مطالبات اجتماعی مردم ایران بدانیم که این

مطالبات همچنان ادامه دارد. بنابراین با رویکرد ما به موضوعات کشور به صورت حال، آینده و گذشته باید بررسی کرد که پیامدهای بزرگ وابستگی به نفت چیست؟ همچنان که در قرن بیستم نفت بزرگ‌ترین فرصت و تهدید برای ایران بود، آیا این نقش همچنان ادامه خواهد داشت؟ بنابراین کشور و نظام، با دو گزینه اساسی روبرو است، جذب یا عدم جذب سرمایه و تکنولوژی خارجی. این یک مفروض است که صنعت نفت ایران همچنان پایه ثروت و قدرت ما است و تحکیم، توسعه و بهینه‌سازی آن در رأس اولویت‌های کشور است. اما برای توسعه آن در راه پیش‌رو جذب یا عدم جذب سرمایه و تکنولوژی خارجی مطرح است. البته نمی‌توان آنها را به صورت قطبی بحث کرد، بلکه باید طیفی بین این دو در نظر گرفت و شاید راه سومی بین این دو پیدا کرد. با جذب سرمایه خارجی فرصت رشد صنعت نفت و اقتصاد ملی را داریم که با این اقتصاد و صنعت نفت می‌توان نیازها و مطالبات مردم را برآورده کرد. اما عامل تهدید آن، تداوم وابستگی به نفت و اقتصاد تک محصولی خواهد بود و باعث گسترش حضور و نفوذ خارجی خواهد شد. اما اگر عدم جذب سرمایه و تکنولوژی خارجی را در نظر بگیریم و طیف مقابل را در نظر بگیریم، فرصت خروج از اقتصاد تک محصولی و آزاد شدن دیگر قابلیت‌های کشور و استقلال سیاسی و اقتصادی را در پیش داریم، اما تهدید آن رکود صنایع نفت و اقتصاد ملی و عدم اجرای مطالبات مردم و سستی پیوند دولت و ملت خواهد بود. این چهره امروز نفت و سیاست ماست و آینده‌ای ممکن، محتمل و مطلوبی در این پیوند پیش روی ما است. برای شناخت آینده نیز باید بازگردیم تا این پیوند یکصد ساله را تاریخ‌شناسی و تبارشناسی کنیم. چرا که هر جور که بخواهیم بین نفت، ثروت و قدرت کشور بهینه‌سازی کنیم با یک پیشینه صدساله روبرو هستیم که اگر این تاریخ را نشناسیم به جای جراحی، این رابطه قصابی و هزینه‌های آن بیشتر خواهد شد. بنابراین با این رویکرد به جریان‌شناسی نهضت ملی شدن صنعت نفت

می‌پردازم.

در واقع اگر بگویم نهضت ملی شدن صنعت نفت، ناخودآگاه یک نوع تقلیل‌گرایی کرده‌ایم در حالی که باید بگویم نفت و نهضت ملی به این معنی که ما از صد و پنجاه سال پیش یک نهضت ملی داشته‌ایم که در این دوره با نفت عجین شده است. اگر صرفاً فکر کنیم که فقط نهضت ملی شدن صنعت نفت بوده، یک جریان اجتماعی و تاریخی بسیار مهم را فروگاسته و نقطه عطفی که میراث گذشته را تبدیل به مؤلفه‌های آینده کرده، تقلیل داده و ماهیت آن را به درستی نشناخته‌ایم. بنابراین زمینه‌های زیادی وجود داشته که شرط لازم برای باز تولید مطالبات ملی بوده است، اما شرط کافی آن اشغال ایران و سقوط رضاشاه است که این مسئله احساسات متناقضی را در ایران و مردم ایران ایجاد کرد؛ احساس تحقیر از اشغال، احساس شادی و آزادی از سقوط دیکتاتور. مردم هم درک و احساس خاصی نسبت به این دو حالت داشتند که هر چند در ۱۵۰ سال پیش از آن هم وجود داشت اما در آن برهه تاریخی بیشتر مشخص شد. اول؛ ایران ضعیف و عقب‌مانده، و غرب قوی و پیشرفته است. در نتیجه آن یک سؤال عمومی شکل گرفت که چرا ایران ضعیف ماند و اشغال شد که دو جواب به آن داده شد، اول استعمار انگلیس و دوم دیگری استبداد رضاشاه. دوم، چرا استبداد وابسته به استعمار در ایران ایجاد شد که دلیل آن منافع نفتی انگلیس و نقش اساسی نفت در معادله قدرت و ثروت بود. اینجاست که کم‌کم ایرانیان در رفتار و گفتار عمومی به یک تشخیص و آسیب‌شناسی می‌رسند که نفت طلای سیاه، بلای ایران که عنوان کتاب دکتر ابوالفضل لسانی است و در این جمع‌بندی می‌توان به نقش نخبه‌ها، روشنفکران و توده‌ها توجه کرد. این روشنفکران هستند که سعی می‌کنند آنچه در اندیشه توده‌ها شکل خاصی دارد را جریان‌شناسی، پخته و سپس بروز و ظهور دهند و این نقش می‌تواند همواره برای این بخش اجتماعی وجود داشته باشد. پس ایرانیان به این تشخیص و آسیب‌رسیدند که

نفت طلای سیاه و بلای ایران است و آنچه که می‌توانست مثبت باشد، تماماً تبدیل به تهدید و آسیب شده است. در این برهه است که مردم از خود سؤال می‌کنند، همچون زمانی که مردم با وضع نامطلوبی مواجه می‌شوند به دنبال راهکارهای اصلاحی هستند تا راه برون رفت آن را پیدا کنند. بنابراین مطالبات ملی در دو دسته مطالبات سیاسی و اقتصادی در عرض هم شکل گرفت. در مطالبات سیاسی موضوع آزادی و استقلال مطرح بود که آزادی به معنی نفی استبداد و استقلال به معنی نفی استعمار بود. مطالبات اقتصادی هم یک جنبه سلبی و یک جنبه ایجابی داشت. جنبه سلبی آن رفع فقر، گرسنگی و قحطی بود که همواره توده‌های مردم ایران از آن می‌نالیدند. بنابراین با شکل‌گیری این مطالبات باید خواسته‌ها محقق می‌شد و این سؤال مطرح شد که آنچه که همه مطالبات و خواسته‌های ما را برآورده کند، چیست؟ اینجاست که ملی شدن صنعت نفت تبدیل به آرمان ملی می‌شود. تا این مرحله مطالبات تماماً ملی بود که از گذشته همواره جریان داشت.

اما ملی شدن صنعت نفت به معنی خلع ید از انگلیس و دولتی شدن صنعت نفت بود و لازمه آن ایجاد و تقویت دولتی ملی؛ دولتی که دیگر وابسته به استعمار نباشد و برخاسته از مردم باشد؛ این دولت ملی اگر ایجاد شود، ثمرات آن تحقق مطالبات اقتصادی و سیاسی است. مطالبات اقتصادی تحقق رشد و توسعه و برون‌رفت از فقر است و مطالبات سیاسی استقلال کشور و آزادی مردم. بنابراین برای رسیدن به تمامی آرمان‌های ملی که از گذشته بوده، نفت یک اکسیر جادویی است که اگر ملی شود، همه خواسته‌ها محقق می‌شود که این امر خود یک آسیب است. وقتی یک ملت می‌خواهد راه برون‌رفت داشته باشد و به یک جامعه مطلوب برسد، این امر نباید تنها وابسته به یک علت عامل باشد. در مشروطیت نیز همین دیدگاه بود، که اگر تنها حکومت مشروطه شود و قانون اساسی ایجاد شود و موضع شاه تضعیف شود، همه مسایل حل خواهد شد؛ که با وقوع آن می‌بینیم که آن

جامعه مطلوب مطالبات شکل نگرفت. بنابراین یک جامعه مطلوب همان است که بسیاری از شرایط و لوازم خاص خود را داشته باشد. بنابراین باید توجه کرد که این یک مدل جریان‌شناسی و یک مقطع تاریخی است که می‌توان آن را در کنار گذشته قرار داده و تا امروز ادامه داد؛ که با نگاهی به بازگشت ۶۰ سال قبل به جریانی می‌رسیم که مردم در تکاپوی ملی شدن و حمایت از نخبگان هستند تا در ۲۹ اسفند همان سال نفت به شکل قانونی ملی شد، هرچند که عملاً به شکل عملی، سیاسی و فنی ملی شدن مقدور نشد.

در ادامه حسن‌تاش با بیان اینکه موضوع ملی شدن صنعت نفت را می‌توان از مسیری بسیار متفاوت‌تر از مسیر عنوان شده توسط آقای حشمت‌زاده نیز بیان کرد، افزود: در دوره‌ای شرکت‌های بین‌المللی قراردادهای امتیازی را با شرکت‌های صاحب نفت منعقد می‌کردند که مکانیسم مشخصی داشت. در آن برهه زمانی کشورهای دارنده نفت، نه نفت را چندان می‌شناختند و نه تسلطی بر شرکت‌های بین‌المللی داشتند، ولی به تدریج هم نفت را بهتر شناختند و هم اهمیت نفت در اقتصاد آنها بیشتر شد و متوجه شدند که شرکت‌های نفتی حقوق آنها را پرداخت نمی‌کنند. البته این پدیده‌ای جهانی بود و در اکثر کشورهای نفتی این نوع قراردادهای نفتی منعقد می‌شد. شواهدی هم هست که از اوایل انعقاد قرارداد داری، اختلافاتی در پرداخت‌های سالانه بوده و در زمان رضاخان حتی توسط او یکبار نفت ملی شد. چراکه شرکت حق و حقوق کشور را نمی‌داد و به بهانه آنکه ضرر کرده، حتی حق امتیاز را نیز پرداخت نمی‌کرد. در صورتی که حق امتیاز صرف نظر از هرگونه سود و زیانی باید پرداخت می‌شد و به همین دلیل رضاخان نفت را ملی کرد اما به دلیل آنکه ماهیت مستقلی نداشت، قرارداد برای سی سال دیگر تمدید شد تا اینکه بعدها مطالبات مجلس مطرح شد که باید قرارداد تغییر پیدا کند و حقوق ملت ایران احقاق شود. در آن دوره مطالبات مختلفی مطرح شد تا اینکه مذاکرات منجر به توافق بر سر اصلاحیه قرارداد شد و این اصلاحیه



خواست ملی تبدیل کند. شاید رضاخان اصلاً اعتقادی به قرآن نداشت ولی در همایش‌های خود قرآن را بالا می‌گرفت و همه افسران قزاق را مجبور می‌کرد که قرآن را بیوسند و قسم بخورند که زیر بار هیچ افسر انگلیسی نروند. این رفتارها از او یک چهره ملی ساخت. در حالی که کوچک‌خان با بلشویک‌ها رابطه برقرار کرد. البته حرکت کوچک‌خان و پسیان جزء حرکت‌های خوش‌خیم آن دوره بود، وگرنه در آن شرایط ده نقطه ایران گریز از مرکز داشت که سه نقطه خیابانی، کوچک‌خان و پسیان خوش‌خیم بودند و مابقی مثل شیخ خزعل و محمد بلوچ و... همه ندای تجزیه داشتند. رضاخان با قدرت فرماندهی خود امنیت را ایجاد کرد و همه نیز از او تشکر کردند. البته مصدق به رضاخان گفته بود که تو نمی‌توانی پادشاه شوی چون دیکتاتور هستی و درست هم پیش‌بینی کرد. هیچ زمان هم نگفت که رضاخان وابسته است. در حالی که مصدق و دیگر افراد در آن دوره از نظرات فعلی ما موجه‌تر بودند. هرچند که آبرون سایید به ایران آمد و با رضاخان دیدار داشت ولی انگلیسی‌ها به رضاخان نیاز داشتند و رضاخان در آن برهه خوب بازی کرد. در دوره بیست ساله ۱۳۲۰-۱۳۰۰ در رفتار رضاخان چیزی که نشان‌دهنده حاکم وابسته باشد، نمی‌بینیم. مثلاً در قضیه شیخ خزعل بسیار مقتدرانه عمل کرد و دعوی جناح وزارت امور خارجه هند و لندن به خوبی نشان می‌دهد که دولت انگلیسی هند می‌خواست در خوزستان به نفع شیخ

دیگر اگر این دو مسئله قرارداد نفت و سیاست به هم نمی‌پیوست و خواستگاه ضداستبدادی و ضداستعماری با پرونده قرارداد نفت همسو نمی‌شد، (همچنان که در برخی از کشورها به نظر می‌رسد که این اتفاق افتاده است)، آیا باز هم همین‌طور در مورد قرارداد و رابطه قراردادی تصمیم‌گیری می‌شد و یا دولت و مردم در مواضع دیگری قرار می‌گرفتند؟ این موضوعی است که می‌توان در مورد آن بحث کرد.

در ادامه **کریم سلیمانی - استاد تاریخ دانشگاه شهید بهشتی -** به بیان دیدگاه‌های خود در مورد مباحث مطرح شده پرداخت و گفت: آقای حشمت‌زاده بنا را بر استبداد وابسته به استعمار در ایران عصر پهلوی اول گذاشتند، هرچند که در این دوره به شکل استبدادی عمل می‌کرده است و شکی در آن نیست، اما جای تردید است که دوره رضاشاه را دوره‌ای وابسته به استعمار بدانیم. البته در آن دوران هم استبداد بوده است و هم اصلاحات. امروز هر بنیاد اجتماعی که در کشور است بدون تردید ریشه در آن دوره دارد. اسنادی موجود است - هر چند که در تاریخ‌نگاری رسمی نمی‌آید- که دیدگاه مردم نسبت به رضاخان مثبت بوده است. رضاخان نیاز زمانه بوده، او امنیت را ایجاد کرد و در مجلس پنجم، زمانی که پادشاهی در حال انتقال به رضاشاه بود حتی بزرگانی همچون دکتر محمد مصدق چیزی درباره وابستگی وی نگفتند در حالی که هیچ کس موجه‌تر از مصدق نبود که در این مورد صحبت کند. همه حتی مدرس از رضاخان به عنوان کسی که به ایران خدمت کرده، امنیت برقرار کرده و ایران را نجات داده، تقدیر کردند. در واقع نظم جدید بعد از جنگ جهانی اول به گونه‌ای بود که آمدن یک فرد مقتدر لازم بود که قادر باشد تمامیت ایران را در برابر روسیه شوروی حفظ کند؛ از طرف دیگر انگلستان هم قادر به ماندن در ایران نبود و این دو جریان با هم همسو شد. پسیان و کوچک‌خان به شدت از رضاخان سالم‌تر بودند، اما آنها در کارهای خود اشتباهات زیادی داشتند که نتوانستند حرکت خود را به یک

در مجلس مطرح شد. در آن برهه جبهه ملی هم شرایط بهتری کسب کرده بود و کمیسیون بررسی‌کننده به این نتیجه رسید که در نهایت این اصلاحیه به قرارداد نیز حقوق ملت ایران را احقاق نخواهد کرد و برای احقاق حقوق ملت ایران باید نفت ملی شود. بنابراین از این منظر و سیر تاریخی آن نیز می‌توان به جریان ملی شدن صنعت نفت نگاه کرد و اینکه کدام فرمول در قرارداد می‌توانست حقوق ملت ایران را احقاق کند. هرچند که بعداً چه در ایران و چه در سایر کشورها مشخص شد که با سرمایه و توان فنی داخلی سخت است که بتوان صنعت نفت را اداره کرد و به هر حال به نحوی ما به خارجی‌ها نیاز داریم، اما البته در شرایط و با قرارداد عادلانه‌تر. بنابراین می‌توان این‌گونه نگاه کرد که کدام فرمول می‌توانست خواسته‌های ملت ایران را بیشتر محقق کند و واقعاً اگر ما نفت را ملی کردیم، آیا می‌توانستیم صنعت نفت را اداره کنیم و یا به نوعی دیگر باید خارجی‌ها می‌آمدند؟ البته برداشت خود من آن است که اگر از این منظر به نهضت ملی شدن صنعت نفت نگاه شود، نوعی تقلیل دادن مسئله است. و در واقع یک نهضت ملی ضداستبدادی و ضداستعماری در کشور وجود داشته که در دوره‌های مختلف به شکل‌های گوناگون بروز و ظهور پیدا کرد و در یک دوره هم آن روحیه دوباره فرصت تاریخی پیدا کرد و موضوع نفت و مذاکرات قراردادی را دستمایه حرکت اجتماعی خود قرار داد. اما اگر این مسئله صحیح باشد، این سؤال ایجاد می‌شود که افرادی که به هر حال متولی یک جریان سیاسی هستند در طول حرکت منافی برای خود پیدا می‌کنند، در این جریان نیز افرادی را داریم که در ساختار قدرت بودند و در پارلمان کرسی داشتند و حتی ممکن بوده که خواهان کل قدرت بوده باشند. همچنین این سؤال ایجاد می‌شود که در جریانی که نهضت ملی و دکتر مصدق قرار داشتند تصمیمات مبتنی بر خواستگاه‌های سیاسی گرفته می‌شده یا مبنی بر اینکه کدام فرمول قراردادی و تنظیم رابطه با شرکت نفت انگلیس، منافع اقتصادی و نفتی ایران را حداکثر می‌کند؟ به عبارت

وابستگی او نبود بلکه به اجبار به تمدید قرارداد تن داد که البته حقوق ایران در قرارداد جدید نیز بیشتر شد. اما اینکه قرارداد ۳۳ سال بیشتر تمدید شد، حق ایرانیان از شرکت‌های تابعه سلب و حق ۲۰ درصدی از سود خالص سالیانه ایران منحصر به فعالیت‌های شرکت نفت انگلیس و ایران در ایران گردید. در حالی که طبق قرارداد داری تمام شرکت‌های تابعه حتی شرکت‌هایی که خارج از مرزهای ملی فعال بودند، باید ۱۶ درصد از سود خالص خود را به ایران می‌پرداختند که این بند تغییر کرد. بنابراین اگر شکستی هم بود نسبت به توقعات جامعه ما در سال ۱۹۳۳ بود و نه نسبت به سال ۱۹۰۱. این شکست از منظر وابستگی دولت نبود. بلکه از این زاویه باید به آن نگاه کرد که یک مستبد و دیکتاتور احساس نیاز به مشاورینش نمی‌کند و مشورت نمی‌کند. رضاخان در حالی که کشور را ترک می‌کرد و می‌دانست که سیاست‌های او به نحوی بوده که در هجوم نیروهای انگلیسی و شوروی فرماندهان نظامی قبل از سربازان فرار کردند، باز به یکی از وزراء خود خطاب می‌کند که اگر می‌بینی من این قدر برای ایران کار کردم به این دلیل است که هیچ مشورتی را از کسی نپذیرفته‌ام. ما با دیدگاه امروز نباید به دوره پهلوی اول نگاه کنیم.

اما روش آقای حشمت‌زاده بسیار جالب است و کار را راحت می‌کند. ایشان به وسیله نمودار، جریانی را ایجاد می‌کند که حتی می‌توان آن را به عصر امتیازات در دوره پادشاهی ناصرالدین شاه به عقب برد. در این دوره احساسات مردم ما به شدت تحقیر می‌شود. برای نمونه یکی از نمایندگان مجلس اول زمانی که داشت در مجلس از امتیاز حفاری به فرانسوی‌ها که در زمان ناصرالدین شاه به فرانسوی‌ها داده شده بود، انتقاد می‌کرد، بیانات خود را با گریه ادا کرد و این بغض در گلوئی همه ایرانیان بود؛ این بغض اندکی در دوره پهلوی اول کاهش یافت. اگر به خاطرات آن دوره بازگردیم، امنیت، اصلاحات، تقسیمات شهری و ایالتی از جمله اقدامات آن دوران بود که به اجرا درآمد. البته این اقدامات

است. در عین حال که هر چه به سمت پایان این دوران نزدیک می‌شویم، مناسبات ایران و آلمان از مناسبات ایران با انگلیس و شوروی هم پیشی می‌گیرد.

ضمناً رضاخان در آن دوره نفت را ملی نکرد، بلکه قرارداد را پاره کرد و این هم به دلیل روحیه استبدادی او بود که به مشاوران خود اعتنایی نمی‌کرد و پرونده نفت را در بخاری انداخت و سوزاند، در حالی که قرارداد نفت، یک امر بین‌المللی بود. بنابراین ایران با یک مسئله خیلی حاد روبرو شد و شاه مجبور به تمکین از کدمن (نماینده اعزامی شرکت نفت به تهران) گردید. اما این امر به دلیل

خزعل سرباز بیاورد و حتی می‌خواستند که شیخ خزعل را پادشاه خوزستان و بصره کنند که ایستادگی و بازی خوب رضاخان سبب شد که دیدگاه وزارت امور خارجه انگلیس در لندن که از ایجاد یک دولت مقتدر مرکزی حمایت می‌کرد، پیروز شود. انگلیسی‌ها نمی‌خواستند که نفت و امتیاز بزرگی که در اختیار آنها بود، به خطر بیفتد. همچنین مناسبات گسترده رضاخان با آلمان حتی قبل از سال ۱۳۱۵، که روابط ایران با آلمان بسیار توسعه می‌یابد، گسترده بود و ۶۰ درصد از صنایع ایران ساخت کشور آلمان بود. و این امر بیانگر عدم وابستگی دولت به انگلیس بوده



کودتا شد. هر چند برنامه‌ریزی کودتای ۲۸ مرداد با آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها بود، ولی هیچگاه نباید فراموش کرد که نه انگلیسی‌ها و نه آمریکایی‌ها برای انجام کودتا یک سرباز هم به ایران نفرستادند و مجریان کودتا خود ما ایرانیان و جناح مخالف ملی شدن بودند. می‌خواهم عرض کنم که ملی شدن نفت جامعه ایران را به دو تکه متضاد و رویاروی یکدیگر قرار داده بود. یک جریان ترقی خواه، مدرن، تحصیلکرده و طرفدار آزادی و دموکراسی، و در مقابل یک جریان محافظه‌کار و بانفوذ سیاسی که اساساً به مقولاتی همچون آزادی و ملزومات دموکراسی اساساً اعتقادی نداشت بلکه عنداللزوم از استبداد و قلع و قمع نیروهای سیاسی جدید پشتیبانی هم می‌کرد. به بیان دیگر، ملی شدن نفت گره خورده بود به کل جریان مبارزات سیاسی و اجتماعی ایران آن روز. بنابراین ما مجبوریم به ملی شدن به عنوان مبارزه سیاسی - اجتماعی نگاه کنیم، مثل انقلاب مشروطه. در حالی که این بعد از ملی شدن کمتر مورد توجه نویسندگان و مورخین قرار گرفته و همه‌اش پرداخته‌ایم به بعد خارجی ملی شدن و همان داستان تکراری تجاوزات استعمار و استکبار و این حرفها. اصلاً وارد این بحث‌ها نشده‌ایم که چرا و چه دلیلی داشت و چگونه ملی شدن نفت بدل می‌شود به مرکز ثقل مبارزات سیاسی و اجتماعی ضد استبدادی و دموکراتیک مردم ایران. البته من قبل از ورود به این بحث یک اشاره مختصری به تاریخچه امتیاز نفت باید بنمایم چون متأسفانه اینجا هم تبلیغات سیاسی روی خیلی از واقعیت‌های تاریخی را استتار کرده. می‌دانیم که از اواسط قرن ۱۹ و به دنبال گسترش انقلاب صنعتی در اروپا، غربی‌ها به دنبال یافتن نفت برآمدند. و نه فقط در ایران که اروپائیان در عراق، برمه، آفریقا و دیگر نقاط دنیا نیز در جستجوی نفت بودند. چرا که انقلاب صنعتی نیاز به نفت داشت و زغال سنگ نمی‌توانست با انقلاب صنعتی همخوانی داشته باشد و نفت عملاً انرژی جدیدی بود که انقلاب صنعتی به آن نیاز داشت. در واقع در جایی در دنیا به اسم اروپا انقلاب صنعتی اتفاق

ممکن است یک امری مطلوب و دیگری مقدور باشد. در آن دوره چه چیز مقدور ما بود. رزم‌آرا می‌گفت؛ شما نمی‌توانید، یک آفتابه هم بسازید. که این گفته به مذاق مردم ایران بسیار تند آمد، ولی گوشه‌ای از واقعیت را نشان می‌داد و در سوی دیگر مکی بود که در پاسخ انتقادات مجلس گفت: دنیا به ۳۳ میلیون تن نفت ما بسیار نیاز دارد و تحت هر قیمتی آن را می‌خرند، در حالی که دیدیم که به راحتی جایگزین شد. بنابراین یک زمان رزم‌آرا جنبه مضیق را می‌دید و مکی در جبهه مقابل دنیا را نیازمند ۳۳ میلیون تن نفت سالانه ما در حالی که عربستان و سایر کشورها که در آن زمان تحت قرارداد امتیازی بودند، شرکت‌های صاحب امتیاز نفت ایران را جایگزین کردند و ما نتوانستیم از آن همه پشتیبانی ملی استفاده کنیم.

در ادامه **صادق زیبا کلام - استاد دانشگاه**

تهران- به بیان نظرات و دیدگاه‌های خود پرداخت: بحث ملی شدن دارای دو جنبه است یک جنبه آن اقتصادی است و جنبه دیگر با تحولات سیاسی معاصر ایران گره می‌خورد و جدا کردن این دو از یکدیگر بسیار سخت است. یعنی زمانی که نفت ملی شد، با اندکی تسامح و تساهل می‌توان جامعه ایران را در موضوع ملی شدن صنعت نفت به دو جریان اصلی تقسیم کرد؛ جریانی که در مجموع مخالف ملی شدن بود که شامل دربار، ارتش، مجلس، احزاب و جریان‌های محافظه‌کار و شخصیت‌های محافظه‌کار و افرادی که به طور سنتی با انگلستان همراه بودند مانند سران قبایل و عشایر و خوانین و ملاکین جنوب یک گروه بودند. در مقابل جریاناتی که از ملی شدن صنعت نفت طرفداری می‌کردند و در مجموع دربرگیرندهٔ نخبگان سیاسی مستقل، روشنفکران، شماری از روحانیون - از جمله آیت‌الله کاشانی - دانشجویان و روزنامه‌نگاران بودند. جامعه ایران به دو جریان تقسیم شده بود یک اردوگاه پیشرو و ترقی خواه که از ملی شدن صنعت نفت حمایت می‌کرد و یک اردوگاه جناح راست و محافظ‌کار که با ملی شدن همراه نبود و نهایتاً جریان دوم زمینه‌ساز

را نباید معطوف به یک نفر و شخص رضاشاه کرد، بلکه افرادی که ریشه در آرمان‌های عصر مشروطه داشتند، در این راه فعال شدند. چرا که افراد مستعد در دوره‌های استبدادی در لایه سیاسی فعال نمی‌شوند و بیشتر در لایه‌های غیرسیاسی به دلیل وجود حضور امنیت کار می‌کنند. نخبه‌ها را در آن دوره باید در لایه‌های تخصصی و غیرسیاسی دید و ارزش یک ملت را نباید به خاطر یک فرد مستبد کاهید. در آن ۲۰ سال اگر اصلاحاتی شد و قدری بغض ملت ایران نسبت به دوره مشروطه و عصر ناصری کاهش یافت، اصلاحاتی بود که ملت ما صورت داد و نه فرد رضا شاه.

در ادامه **حشمت‌زاده** در تکمیل مباحث مطرح شده افزود: نکته بسیار دقیقی را آقای سلیمانی اشاره کردند اما قصد من ارزیابی عملکرد و اقدامات رضاشاه نبود. در واقع می‌خواستیم به گفتمان ایجاد شده در افکار عمومی پس از جنگ اشاره کنم. دیکتاتور سقوط کرده و احزاب مختلف با ارتباطات گوناگون او را ترک کردند، فضای بازی ایجاد و تغلیظ شد و در آن دوران در بین نخبگان و توده‌ها تصویرسازی شد و حتی توده‌ها از نخبگان در تصویرسازی و باز تولید این انگاره‌ها جلو می‌زدند. نکته دیگری که آقای حسن تاش به آن اشاره کردند، ما یک جریان نفتی و تاریخی داریم که جریان نفتی همواره در دل جریان تاریخی بوده است. اما نکته قابل ذکر که از دیدگاه اقتصاد و انرژی امروزی در آن دوره چه نوع قراردادی به نفع ما بوده است، عملاً باید گفت که بازسازی تاریخ دشوار است اما از روی منطق و تجربه و برخورد عقلی در مسئله می‌توان اشاره کرد. اول، در جریانی که اتفاق افتاد و مردم خواهان بهره تمام و کمال از نفت بودند باید دید که چه چیز حق و چه چیز قدرت بود. حق ما ملی شدن بود ولی برای احقاق یک حق همیشه باید یک قدرت وجود داشته باشد. ما حق ملی کردن صنعت نفت را داشتیم و حتی در آن دوره در استخراج خوب فعال بودند، اما از لحاظ بازاریابی دیدیم که موفق نبودند. بنابراین باید ابتدا به حق و قدرت و دوم مطلوب و مقدور توجه کرد.

درآمد نفت ثروت عظیمی است و سهم ایران می‌بایستی بیشتر از ۱۶ درصد پرداختی شرکت باشد. ولی قرارداد بود و ما نمی‌توانستیم به راحتی قرارداد را لغو کنیم. بنابراین این‌گونه نبود که قاجارها همه خائن، خراب و فاسد بودند. بلکه بسیاری از آنها نیز متوجه شده بودند که درآمد بسیار خوبی در خوزستان به وجود آمده که تنها ۱۶ درصد آن متعلق به ایرانیان است. بنابراین از دهه دوم قرن بیستم بسیاری از ایرانیان به دنبال این بودند که سهم ایران از ثروت نفت افزایش پیدا کند. اما در آن دوره در کشور یک دولت مرکزی نیرومند و باثبات نبود و نمی‌توانستیم بیش از ۱۶ درصد بگیریم حتی در برخی موارد ما تصور می‌کردیم که ۱۶ درصد را کامل به ما نمی‌پردازند و حساب‌سازی می‌کنند، که واقعاً اینگونه نبود. بنابراین وقتی به تاریخ صنعت نفت مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم که ایرانیان حتی قبل از جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۴ در حال مذاکره با شرکت بوده‌اند تا بتوانند سهم خود را بیشتر کنند و این تلاش همواره بود، ولی ایران بی‌نهایت ضعیف بود و انگلستان بسیار نیرومند و هیچ تناسبی بین ما و قدرت انگلستان وجود نداشت. این امر ادامه پیدا کرد تا به دوره رضاشاه رسیدیم. من معتقدم که رضاشاه مثل بسیاری از ایرانیان به طور جدی خواهان افزایش درآمد ایرانیان از این ثروت بود و این مسئله را درست تشخیص داده بود، اما چون فرد مستبدی بود کار نفت را هم مثل سایر کارها با یکدنگی می‌خواست به پیش ببرد. ابتدا از تقی‌زاده و دیگران خواست که با شرکت مذاکره کنند اما فرد نظامی بود و حوصله دیپلماسی و مذاکره را نداشت و وقتی به او گزارش می‌دادند، گزارشات فقط حرف بود. در نهایت هم تحمل رضاشاه سررفت و قرارداد را به همراه صورت مذاکرات انداخت در شومینه و به مذاکره‌کنندگان گفت از این اتاق بیرون نمی‌روید تا امتیاز داری را باطل و نفت را ملی کنید. و نفت ملی شد. اما انگلستان که نمی‌آمد به این مفتی‌ها تسلیم رضاشاه شود و با همه توان در مقابل رضاشاه ایستاد. حاصل آن رویارویی مشخص بود. رضا شاه نتوانست

انگلستان بودند چون ۶ سال تلاششان برای یافتن نفت در ایران به هیچ کجا نرسیده بود و عملاً شرکت در ایران ورشکسته شده بود. دیگر پولی برای زدن چاه جدید نداشتند و هیچ کدام از حفاری‌های پر هزینه‌شان به نفت نرسیده بود. لذا مدیران شرکت در لندن به این نتیجه رسیده بودند که بیشتر از این در ایران نمی‌توان هزینه کرد و حتی بخشی از تجهیزات و پرسنل‌شان ایران را ترک کرده بودند؛ کشف نفت در آن زمان بسیار تصادفی بود. اما از سال ۱۹۰۷ که به نفت رسیدند همه چیز تغییر کرد، دولت انگلستان بخش عمده‌ای از سهام شرکت را خرید و بانک مرکزی آن کشور با مصوبه مجلس انگلستان به شرکت وام داد. برخلاف نکته غلط تاریخی که عنوان می‌شود که امتیاز خائنه داری حاصل بی‌خبری و جهالت حکام و رجال وابسته ما بوده، این‌گونه نیست. شرایط آن زمان این‌گونه بود که امتیاز با این شرایط اعطاء می‌شد. فی الواقع قبل از داری هم خیلی‌های دیگر هم در جستجوی نفت به ایران آمده بودند و کلی هم خرج کرده بودند و سرمایه‌شان را از دست داده بودند بدون آن که به نفتی برسند. چندین سرمایه‌گذار هلندی، فرانسوی، اتریشی و روسی در ایران کلی هزینه می‌کنند و به نفتی هم نمی‌رسند و ورشکسته و بدهکار از ایران خارج می‌شوند. دولت ایران یا سرمایه‌گذاران ایرانی به هیچ‌وجه حاضر نبودند در نفت سرمایه‌گذاری کنند چون ریسک زیادی داشت و سرمایه‌گذاری سنگینی را هم می‌طلبید. در مورد امتیاز داری هم ما همین‌گونه عمل کردیم و یک ریال سرمایه‌گذاری نکردیم. ما در ضرر هیچ شراکتی نداشتیم و در آن ۶ سال که داری تا مرز ورشکستگی رفت ما یک ریال نپرداختیم و فقط در سود شریک بودیم. اگر شرکت به نفت می‌رسید ۱۶ درصد از سود شرکت متعلق به ایران بود و اگر هم به نفت نمی‌رسید هیچ ضرری شامل حال ما نمی‌شد، بنابراین قرارداد خیلی بدی نبود، و هیچ کس آن روز تصور نمی‌کرد که این امتیاز بعدها به چه ثروتی تبدیل خواهد شد. اما از سال‌های نخست دهه ۱۹۱۰ ایرانیان به تدریج متوجه می‌شدند که

افتاده بود که از بد حادثه آنجا نفتی وجود نداشت و لذا آتروپرونها، تجار، سرمایه‌گذاران و ماجراجویان در جستجوی نفت در تمام دنیا پرداختند تا آن را برای گرداندن چرخ صنایع به اروپا بیاورند. تا اواسط قرن ۱۹ در دو نقطه جهان - آمریکا و قفقاز - نفت شناخته شده بود. اما آمریکا خود یکی از ملل صنعتی بود و به بخشی از آن نیاز داشت، به علاوه انتقال آن از آن سوی اقیانوس آرام با کشتی بسیار گران تمام می‌شد. قفقاز هم همین مشکل را داشت و برای اروپا دسترسی به آن آسان و اقتصادی نبود. بنابراین اروپائیان به دنبال نفت می‌گشتند که در چه نقاطی از جهان نفت هست و از لحاظ اقتصادی هم برای انتقال به اروپا و قلب مناطق صنعتی شده آن قاره اقتصادی است. لذا خیلی تصادفی نبود که دیر یا زود سر و کله امثال رویتر و داری و دیگران در ایران پیدا شود که همین اتفاق هم افتاد. من نمی‌خواهم بگویم آنها این حق را داشتند یا نه، فقط دارم می‌گویم سیر تاریخ این‌گونه بوده. یک سری اغلاط تاریخی در مورد امتیاز نفت وجود دارد. یکی این که ما گفته شده امتیاز داری یکی از اقدامات و تجاوزات تاریخی استعمار انگلستان بوده. در حالی که چنین چیزی واقعیت ندارد و اساساً قرارداد یا امتیاز داری در سال ۱۹۰۱ هیچ‌گونه ارتباطی با دولت انگلستان پیدا نمی‌کند و حتی دولت انگلستان داری را از آمدن به ایران برحذر می‌دارد و به وی می‌گویند که آنجا امنیت و دولت مرکزی نیست و به داری پیشنهاد سرمایه‌گذاری در ایران را نمی‌دهند. اما داری و دیگران افرادی بودند که ریسک می‌کردند و به دولت‌های خود هم چندان کاری نداشتند، رویترز هم این‌گونه بود. داری قرارداد را در سال ۱۹۰۱ می‌بندد و تا سال ۱۹۰۷ یعنی به فاصله ۶ سال هیچ نفتی کشف نمی‌شود، در این ۶ سال حداقل دوبار داری ورشکست می‌شود که دولت انگلستان در هر دو مورد به دلیل نیاز شدید نیروی دریایی به نفت به داری وام می‌دهد. حتی در سال ۱۹۰۷ که اولین چاه به نفت می‌رسد گروه داری از چند ماه قبل از آن در حال جمع کردن وسایل و بازگشت به

نفت مطلع شود و ایرانیان در سطح شرکت تا رده‌های مدیریت، مهندسين و تکنسین بالا روند. البته قرارداد ۱۹۳۳ ایده‌آل نبود ولی در بسیاری جهات از قرارداد داریسی بهتر بود. این جریان ادامه داشت تا زمان سقوط رضاشاه و اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰ که هرچند هنوز بحث ملی شدن مطرح نبود، اما این تفکر وجود داشت که نفت باید بسیار بیشتر از آنچه شرکت می‌پردازد، برای ایران درآمد داشته باشد. این تفکر بعد از قرارداد ۱۹۳۳ نیز وجود داشت، تا اینکه مسئله امتیاز نفت شمال از سوی روسیه که ایران را در سال ۱۳۲۰ به همراه انگلستان به اشغال در آورده بودند مطرح شد. بسیاری از رجال ایرانی ملی و در رأس همه مرحوم دکتر مصدق با این تقاضای روسیه مخالفت کردند. استدلال دکتر مصدق و سایرین این بود که دادن امتیاز از اساس کار درستی نیست. همچنان که ما امروز اجدادمان را که به انگلستان امتیاز نفت دادند را محکوم می‌کنیم. بنابراین امتیاز نفت شمال به شوروی داده نشد. ولی چون جریان چپ و روشنفکری در آن دوره نیرومند بود و به اتحاد شوروی هم در آن مقطع چپ به‌عنوان یک قدرت

قرارداد بعدی برای هر تن نفت خروجی از ایران ۴ شیلینگ تعیین شد. راهنمایی سودمند دیگر آنها به ما این بود که چرا ایران در قرارداد داریسی مالیات نمی‌گیرد؟ ایران باید از شرکت به عنوان یک شخصیت حقوقی که در ایران فعالیت می‌کند و سود می‌برد مالیات بر درآمد بگیرد. همان‌طور که دولت از تجار ایرانی مالیات بر درآمد می‌گیرد. البته طبیعی بود که شرکت در مقابل این اقدامات مقاومت می‌کرد و آنها را نمی‌پذیرفت. مشکل سوم که در طول تاریخ داشتیم این بود که ما هرگز نمی‌دانستیم که سود شرکت چه میزان است و وضعیت مالی شرکت چگونه است چرا که جایگاه ایرانیان در آن دوران در صنایع نفت همچون جایگاه افغانیان امروزی شاغل در ایران بود. همه کارگر ساده غیرمتخصص بودند و یکی از کارهای بسیار بزرگ رضاشاه این بود که به شرکت قبولاند که سالانه یک درصد مشخصی از مدیران و مسئولین شرکت نفت می‌بایستی ایرانی شوند و به همین دلیل است که دانشکده نفت آبادان زودتر از دانشکده فنی تهران تأسیس شد تا افرادی تربیت شوند تا ایران از شرایط و عملکرد تأسیسات عظیم شرکت

حریف قدرت قاهره انگلستان شود و مجبور شد که قرارداد جدیدی با شرکت نفت ببندد که به نام قرارداد (۱۳۱۲) ۱۹۳۳ معروف شد. رضاشاه نتوانست در مقابل انگلستان بایستد همچنان که صدام نتوانست در مقابل آمریکا بایستد. اما قرارداد ۱۳۱۲ بسیار ترجیح داشت نسبت به قرارداد داریسی. یکی از مشکلاتی که از روز اول در قرارداد داریسی با شرکت داشتیم این بود که درآمد ما براساس ۱۶ درصد از سود خالص بود و تمام مدت وکلای ما با وکلای شرکت نفت دعوا داشتند که سود خالص را چگونه محاسبه می‌کنند. برای مثال شرکت تجهیزاتی را خریداری کرده بود و برای خرید آن از بانکی وام گرفته بود و عنوان می‌کرد که بهره‌ای که من برای این وام می‌پردازم، از سود خالص کم می‌شود، اما ایرانیان اعتراض می‌کردند که ما که خواهان اخذ این وام نبودیم، به علاوه شما با اخذ وام در لندن سرمایه‌گذاری کرده‌اید و ربطی به ایران نداشته است. وکلای انگلیسی دولت ایران به ما پیشنهاد کردند که در قرارداد بعدی ایران مبنای محاسبه درآمدش را از سود خالص تعیین نکنند، بلکه مبنای درآمد میزان نفت خروجی از ایران باشد که در



مقابل ملی شدن قرار نگرفته بود. انگلستان البته از همان ابتدا در مقابل ملی شدن نفت قرار گرفت. چراکه به نظر آنها بین ایران و شرکت قراردادی بود و در قرارداد تعهدات هر دو طرف تعریف شده بود و ایران نمی‌توانست یکجانبه نفت را ملی کند و استدلال حقوقی می‌کردند. اما ایران می‌گفت که نفت متعلق به ما است، اما انگلستان استدلال می‌کرد که شما هیچ سرمایه‌گذاری در صنعت نفت نکرده‌اید و نیم قرن است که همه سرمایه‌گذاری‌ها از جانب ما بوده است. البته به سبب ثروت خدادادی، نفت در ایران بوده و شرکت براساس قرارداد داری ۱۶ درصد و پس از آن هم بر حسب قرارداد ۱۹۳۳ تعهدات خود را انجام داده حال چگونه عنوان می‌کنید که نفت متعلق به ایرانیان است بنابراین در آن برهه، بحث حقوقی مطرح بود. اما آمریکایی‌ها معتقد بودند که واقعاً انگلیسی‌ها به ایران اجحاف می‌کنند و اگر قرارداد داری و ۱۹۳۳ در یک مقطعی به طور نسبی منصفانه بوده اما اکنون دیگر منصفانه نیست، چراکه شرکت‌های نفتی در آن برهه در ونزوئلا و عربستان قراردادهای نفتی ۵۰-۵۰ داشتند که درآمد بین کشور صاحب نفت و شرکت نفتی سرمایه‌گذار به صورت مساوی تقسیم می‌شد. اما ما در آن دوره به هیچ وجه درآمد ۵۰ درصدی از نفت نداشتیم و درآمد ایران خیلی کمتر از ۵۰ درصد بود و آمریکایی‌ها معتقد بودند که به نحوی حق با ایرانیان است و انگلیس بیش از حد اجحاف می‌کند. آمریکایی‌ها یک مجموعه پیشنهاداتی هم دادند که آخرین پیشنهاد گزینه بانک جهانی بود تا بانک جهانی به عنوان حکم عمل کند و بدون توجه به مالکیت نفت ۲ تا ۳ سال و تا زمان رفع اختلاف حقوقی بین ایران و انگلستان صنعت نفت ایران را اداره کند. درصدی برای حق‌العمل بانک، درصدی سهم دولت ایران و درصدی هم به شرکت نفت در قبال غرامتی که ایرانیان آن را پذیرفته‌اند که به شرکت بپردازند، پرداخت کند. نکته جالب این است که انگلیسی‌ها با این پیشنهاد موافق نبودند و با فشار آمریکا مجبور به موافقت شدند و آنگاه ما با آن مخالفت کردیم که دلایل



سوسیالیستی و ضدغربی می‌نگریست، بنابراین دولت ایران به آسانی نمی‌توانست عنوان کند که به شوروی امتیاز نفت شمال را نخواهد داد، چرا که در آن دوره حزب توده به عنوان یک حزب پیشرو و ترقی‌خواه در جامعه ایران مطرح بود و آشکارا از اتحاد شوروی و اعطاء امتیاز نفت به آن کشور پشتیبانی می‌کرد. حاصل آن تحول یا رویارویی این شد که حال که امتیاز نفت شمال به شوروی داده نمی‌شود، در مقابل آن باید استیفای حقوق ملت ایران از نفت جنوب هم بشود و چنین شد که اندیشه ملی شدن صنعت نفت در کشور جوانه زد. هرچند که در ابتدا اسم آن ملی شدن صنعت نفت نبود بلکه به عنوان استیفای حقوق ملت ایران از نفت جنوب بیان می‌شد. هرچند که پیشنهادهایی مبنی بر ملی شدن صنعت نفت نیز داده می‌شود، همچنان که آقای رحیمیان نماینده قوچان در مجلس چهاردهم به دکتر مصدق پیشنهاد کرد که با برداشتن یک گام ملی و بلند نفت جنوب را هم ملی کند. اما مصدق آن را نپذیرفت چون معتقد بود ایران نمی‌تواند هم زمان در دو جبهه بزرگ بجنگد. او به همان استیفای حقوق ملت ایران بسنده کرد. از این مقطع به بعد بود که هر چند گاهی در مجلس این بحث مطرح می‌شد که دولت در جهت استیفای حقوق ملت ایران از نفت چه اقداماتی را به عمل آورده است؟ دولت‌های مختلف مذاکراتی را با شرکت نفت انجام دادند اما به نتایج روشن و مطلوبی نرسیدند. سرانجام مجلس شانزدهم در ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ لایحه ملی شدن صنعت نفت را به تصویب رسانید. از ۱۳۲۹ تاکنون، یعنی در طی ۶۰ سال گذشته تصور و تفکر ما این بوده که ملی کردن صنعت نفت کار بسیار درستی بوده است و هر شخصی که در ملی کردن صنعت نفت گام برداشته فرد ملی بوده و ترقی‌خواه. و هر شخصی که در مقابل ملی شدن صنعت نفت ایستادگی کرده فرد خائنی بوده است. به نظر من اکنون پس از ۶۰ سال زمان آن رسیده که این شهامت را داشته باشیم که این سؤال را مطرح کنیم که آیا ملی شدن صنعت نفت درست بود یا نه؟ آیا آنچه را که بعد از ملی شدن صنعت نفت انجام دادیم درست بود یا نه؟ آیا بهتر از این نمی‌توانستیم عمل کنیم؟ در خصوص ملی شدن نفت خیلی از واقعیات و توهمات در هم آمیخته. نگاه کلی ما این است که ما بر حق کامل بودیم و درست عمل کردیم و در مقابل دشمنان ملت ایران یعنی آمریکا و انگلستان قرار می‌گیرند که از هیچ توطئه و جنایتی فروگذاری نکردند. من معتقدم نگاه ما خیلی رویایی و غیر واقع‌بینانه است در قبال ملی شدن صنعت نفت. به عنوان مثال، آیا همه تصمیمات ما بعد از ملی شدن درست بود؟ شاید می‌شد بهتر از آنچه عمل کردیم، عمل می‌کردیم. آیا هرگز نگاه نقادانه‌ای به عملکردمان در جریان ملی شدن کرده‌ایم؟ یکی دیگر از توهمات و اشتباهات تاریخی ما این است که آمریکا را از همان ابتدا ملی شدن در کنار انگلستان قرار می‌دهیم که این هم قطعاً درست نیست. فی الواقع آمریکا از ابتدا در

و کودتای ۲۸ مرداد، اجتناب‌ناپذیر بود. در ادامه، **سلیمانی** به بیان دیدگاه‌های خود پرداخت. بخش اول صحبت خود را به بیان نظرات خود درباره بحث‌های مطرح شده اختصاص خواهد داد. اول، چگونه جریان سیاسی و اقتصادی با هم همسو شد. باید گفت بر خلاف برخی از اندیشمندان امروزی در تاریخ ایران مؤلفه سیاسی به عنوان متغیر اصلی نقش ایفا می‌کند و دیگر مؤلفه‌ها تابعی از آن است. در تاریخ کشورهای غربی می‌بینیم که اندیشه با رفتار سیاسی رابطه متقابل دارد و در برخی از موارد حتی اندیشه مقدم بر رفتار سیاسی است. فلاسفه غربی برای مثال لاک یک قرن کار می‌کنند که نتیجه آن انقلاب فرانسه است، پس از آن باز هم ۱۰۰ سال کار می‌شود تا با تصویب تکمله قانون اساسی فرانسه، انقلاب آنان انقلاب کبیر فرانسه می‌شود. حال آنکه در ایران مؤلفه سیاسی مقدم بر همه عوامل است و مؤلفه اقتصادی یقیناً تابعی از مؤلفه سیاسی است. برادران دیلمی ابتدا خلیفه را خلع می‌کنند بعد ماوردی، فقیه بزرگ آن دوره رابطه خلیفه را با سلطان تنظیم می‌کند. تنظیم این رابطه به گونه‌ای شکل می‌گیرد که صرفاً تابع مقتضیات قدرت سیاسی در آن دوران است. شاید به همین دلیل است که ما در ایران فلسفه تاریخ سیاسی نداریم، زیرا با تسلط قدرت سیاسی بر همه امور زندگی اجتماعی، دیگر فضای امنی که اندیشه متفکرین بتواند از طریق آزمون و خطا به بلوغ برسد، بوجود نمی‌آید.

در نهضت ملی شدن هم وقتی جامعه ایران بر موج سیاسی قرار گرفت، حاکمیت ملی از قبل خواسته‌های اقتصادی بیان می‌شد و نماد احقاق حاکمیت ملی، ملی شدن صنعت نفت بود و احقاق حقوق یک ملت در میان بود. از این دیدگاه با سخنان آقای زیباکلام موافق نیستم. آمریکا و به خصوص انگلستان در برابر ملی شدن صنعت نفت از همان ابتدا موضع گرفتند به شهادت قضاوت دادگاه لاهه و قاضی انگلیسی که رأی را به ایرانیان داد که ملی شدن صنعت نفت، یک موضوع داخلی است و موضوع بین‌المللی نیست. مصدق و

غیرانگلیسی هم در صنعت نفت ایران وارد و سهم شدند. بنابراین در یک جمع‌بندی در خیلی از جنبه‌های تاریخ ملی شدن صنعت نفت باید بازنگری کرد که چرا آن برهه از تاریخ ایران یکی از پیچیده‌ترین و پرهیجان‌ترین وقایع تاریخ معاصر ایران بود. بدلیل آن که قدرت مرکزی وجود نداشت و بواسطه فقدان قدرت مرکزی نیرومند، آزادی در جامعه به وجود آمده و احزاب و تشکل‌های سیاسی خارج از حکومت فعال بودند، آزادی مطبوعات و انتخابات را در آن دوره داریم. انتخابات مجلس چهاردهم در سال‌های ۱۳۲۲-۱۳۲۱ یکی از آزادترین انتخابات پارلمانی در تاریخ ایران بوده است و آزادتر از آن مجلس اول مشروطه و اولین مجلس بعد از انقلاب است. باید تاریخ ملی شدن صنعت نفت بازنگری شود چون تا به امروز حقیقت و افسانه با هم مخلوط شدند و ملی شدن صنعت نفت حالت قداست و سمبولیک پیدا کرده ولی باید به هر حال برخی سؤالات را از خود بپرسیم. مثلاً خیلی از افراد یکی از دلایل خیانت رضاشاه و عامل انگلستان بودنش را امضاء قرارداد ۱۹۳۳ می‌دانند. در حالی که وقتی قرارداد ۱۹۳۳ را با قرارداد داری می‌مقایسه می‌کنیم، نمی‌توان به سبب ارجحیت بین آن دو مقایسه کرد. کنسرسیوم را هم ما خیلی مورد ظلم و جور قرار دادیم. مرحوم دکتر امینی جمله‌ای را در مورد قرارداد کنسرسیوم در مجلس هفدهم گفته‌اند؛ نه آن مقداری بود که می‌خواستیم بلکه آن مقداری بود که می‌توانستیم و برای ما مقدور بود. پس دکتر امینی هم قبول دارد که این قرارداد خیلی عالی نیست ولی مثل رضاشاه معتقد است که بیش از این نمی‌توانستیم از آنها بگیریم و به ما نمی‌دادند چون ضعیف بودیم.

نائب رئیس انجمن اقتصاد انرژی در پیرو مباحث مطرح شده بیان نمود: حال سؤال این است که پس از ملی شدن چه عواملی باعث شکست نهضت شد و آیا می‌شد، تصمیمات دیگری گرفت و آیا پیشنهادهاتی که مطرح شد می‌توانست شرایطی را فراهم کند که سیر تاریخ تغییر پیدا کند و یا اینکه آنچه اتفاق افتاد

آن مشخص نیست. اما گفته می‌شود که دکتر مصدق نگران بود که اگر تن به مصالحه بدهد، حزب توده و آیت‌الله کاشانی بگویند که او خیانت کرده است. البته تاکنون به این مباحث پرداخته نشده که آیا ممکن است که مصدق این گونه تفکراتی را داشته و آیا ممکن است که مصدق با این پیشنهاد موافق بوده ولی به دلیل آنکه می‌دانسته که این پیشنهاد مورد بهره‌برداری حزب توده و آیت‌الله کاشانی قرار خواهد گرفت و به او لقب خائن می‌دهند آن را رد کرده باشد؟ همه ما این پدیده را تجربه کرده‌ایم که در برخی مواقع جو جامعه به گونه‌ای است که نمی‌توان حرف صریح را مطرح کرد و الان وقتی که به عقب برمی‌گردیم، می‌بینیم که پیشنهاد آمریکایی‌ها پیشنهاد بدی هم نبوده و مبنای توافقی بوده که می‌توانسته بسیار بهتر از آن چیزی باشد که بعداً به عنوان کنسرسیوم مطرح شد. اما ما به آن جواب نه دادیم. به پیشنهاد ۵۰-۵۰ و بانک جهانی نه گفتیم. جواب‌های منفی ما سبب شد که آمریکایی‌ها به این نتیجه برسند که با مصالحه و توافق نمی‌توان کاری کرد و باید دولت مصدق را سرنگون کرد، چرا که به غلط یا درست تصور آمریکایی‌ها این بود که این وسط به نفع چپ شده و حزب توده و مارکسیست‌ها بهترین بهره‌بردار را از آن اوضاع ملتهب دارند می‌کنند و واقعاً نگران نفوذ روز افزون حزب توده در ایران بودند. بروز اختلافات عمیق میان رهبران نهضت، وضع بد اقتصادی، گسترش بی‌ثباتی در کشور، ناتوانی ایران در فروش نفت، گسترش نفوذ مارکسیسم در ایران و عوامل دیگر عملاً ملی شدن نفت را با مشکلات مواجه ساخته بود. از بخت بد ما یکسال بعد از ملی شدن نفت در انتخابات آمریکا جمهوری خواهان به رهبری ژنرال آیزنهاور بروی کار آمدند و برخلاف دمکرات‌ها و رییس‌جمهور ترومن که تا حدودی با ایران همراهی می‌کرد دولت جدید کاملاً متمایل به لندن شد. در نهایت کودتا صورت گرفت و بعد از آن چیزی برای ایران نماند و تنها تفاوت مهمی که قبل و بعد از کودتا وجود داشت این بود که شرکت‌های

یاران حقوق‌دان او به شرکت نفت می‌گفتند، همان‌طور که شما در انگلستان صنایع را ملی کردید، اجازه بدهید ما هم همان‌گونه عمل کنیم و غرامت آن را هم براساس روش ملی کردن خودتان می‌پردازیم، موضع آمریکائی‌ها هم تا زمانی که ترومن رئیس‌جمهور آمریکا بود، موافق ملی شدن بود. اکنون اسناد دو دوره ریاست جمهوری ترومن و آیزن‌هاور در آمریکا منتشر شده و مشخص کرده است که با روی کار آمدن جمهوری خواهان سیاست آنها همسو با چرچیل می‌شود و جریان فکری آنها به سمت کودتا میل می‌کند، اما شرکت‌های هفت خواهران و برخی از شرکت‌های دیگر در جلسه‌ای که با مک‌گی معاون وزارت امور خارجه آمریکا داشتند، از سال ۱۳۳۰ (نزدیک به دو سال قبل از کودتا) به خصوص شرکت اکسون‌عنوان می‌کرده که ما در برابر ملی شدن صنعت نفت در ایران باید از زور استفاده کنیم، وگرنه منافع ما در سراسر جهان نادیده گرفته می‌شود و اگر بپذیریم که این امر جزء قاعده جهانی شود که یک کشور این‌گونه قیمت‌ها را تغییر دهد و صنعت نفت را ملی کند، ما نمی‌توانیم به کارمان ادامه دهیم. در واقع در آن دوره تمامی شرکت‌های نفتی آمریکا به گونه‌ای پشت سر شرکت نفت انگلیس بودند. وقتی جمهوری خواهان در آمریکا قدرت را به دست گرفتند سیاست آمریکا و انگلیس همسو شد. این گونه بود که رفتار مصدق با نمایندگان دولت آمریکا در دوره دموکرات‌ها بسیار دوستانه بود اما با نماینده آمریکا در دوره جمهوری خواهان، لوئی هندرسون بسیار توأم با بدبینی بود و تاریخ هم نشان داد که این احساس درست بود. به گواه همین اسناد منتشر شده، وزیر خارجه کلیتون از ایران عذرخواهی می‌کند و حتی کلیتون اعتراف به کودتا می‌کند و از رئیس‌جمهور ایران دعوت به مذاکره می‌کند و به اصطلاح می‌خواهد تا دیوارهای بی‌اعتمادی را فرو بریزند. وقتی که رئیس‌جمهور یک دولت اعتراف به دخالت می‌کند ما نمی‌توانیم آن را رد کنیم. البته موافق با شاکله‌شکنی و نگاه نو هستم و جسارت‌های آقای زیباکلام در بیان سخنان خود در سطح

ملی مثال‌زدنی است، اما نباید حقایقی که اکنون اثبات شده است را ندیده بگیریم. حتی هزینه کودتا را هم، آمریکائی‌ها دادند. اگر به عقب بازگردیم انگلیسی‌ها رزم‌آرا را فدا کردند، زمانی که رزم‌آرا طرح ۵۰-۵۰ را ارائه کرد و از انگلیسی‌ها خواست تا بپذیرند، انگلیسی‌ها عنوان می‌کنند که واژه ملی شدن کفرآمیز است و طرح ۵۰-۵۰ را هم نپذیرفتند و وقتی در ۱۳ بهمن ۱۳۲۹ در مجلس سنا مجدداً رزم‌آرا مجبور شد که از طرح ۵۰-۵۰ دفاع کند، روز بعد ترور می‌شود. اما بعداً در دوره مصدق انگلیسی‌ها خواستند که طرح ۵۰-۵۰ را اجرا کنند ولی دیر شده بود و آمریکائی‌ها می‌گفتند که شما دیر عمل کردید، ما دوسال پیش به شما تذکر داده بودیم که اگر قرارداد را تعدیل نکنید حتماً حرکت ایرانیان رادیکال خواهد شد و به سمت ملی کردن سرمایه‌های حرکت می‌کنند. از طرفی اجحافات انگلیسی‌ها هم در طول دوره قرارداد بسیار جدی بود.

درست است که ما در صنعت نفت تا آن تاریخ هیچ سرمایه‌گذاری نکرده بودیم ولی اصل مالکیت به هیچ عنوان قابل انتقال نیست. بنده از فعالیت‌های شرکت نفت در بین سال‌های ۸-۱۹۰۱ به منظور پایه‌گذاری صنعت نفت ایران انجام داده مطلع هستم و زحمتی را که آن‌ها از این بابت کشیدند، تحسین می‌کنم، اما نفت سرمایه ملی یک کشور است همچنان که در عربستان و مکزیک و... بود.

مشکلات مربوط به نفت در سال ۱۹۳۳ تنها از بی‌توجهی به مشاوران شاه نبود، به شهادت مخبرالسلطنه هدایت، آلمان‌ها حاضر بودند به ایران سالانه ۴۲ میلیون لیره بدهند. در سال ۱۹۳۱ سهم دولت ایران از درآمدهای نفت مبلغ ناچیز ۳۰۷ هزار لیره شد، در حالی که در همین سال شرکت به دولت انگلیس یک میلیون لیره مالیات داده بود. ما که مالکیت منابع را داریم باید بیشتر بهره‌مند شویم، یا دولت انگلیس؟ ضمناً درآمد دولت ایران از محل امتیاز نفت در سال ۱۹۳۰، چهار برابر دریافتی‌اش از سال ۱۹۳۱ بود. این‌ها دلایل اصلی اعتراض دولت ایران به شرکت نفت انگلیس و ایران بود.

دولت ایران هیچگاه از شرکت نفت مالیات نگرفت. در طول دوره قرارداد دولت ایران از دو محل بهره‌مند می‌شد. اول، براساس قرارداد ۱۹۳۳ شرکت نفت به ازای هر تن ۴ شلینگ بود و سپس در سال ۱۳۲۶ در قرارداد گس-گلشائیان، ۶ شلینگ به دولت ایران می‌پرداخت. درآمد دولت ایران از محل دوم شامل ۲۰ درصد از سود خالص فعالیت‌های شرکت نفت انگلیس در ایران بود. این در حالی است که در قرارداد داریسی سهم دولت ایران ۱۶ درصد از سود خالص شرکت نفت و کلیه شرکت‌های تابعه آن، حتی شرکت‌های تابعه‌ای که در خارج از ایران فعالیت می‌کردند، بود. همچنین در قرارداد داریسی ایرانیان حق حسابرسی داشتند ولی در قرارداد ۱۹۳۳ حق حسابرسی از ایرانیان گرفته شد. در قرارداد داریسی تمام کارخانه و پالایشگاه بعد از ۳۳ سال متعلق به ایرانیان می‌شد ولی در قرارداد ۱۹۳۳ این قید حذف گردید. تنها برگ برنده ما در قرارداد ۱۹۳۳ این بود که سهم ۲۰ درصدی ما نباید از ۷۵۰ هزار لیره کمتر می‌شد که در قرارداد گس-گلشائیان این مبلغ به ۴ میلیون لیره در سال افزایش پیدا کرد.

به صرف سرمایه‌گذاری اولیه نفت، نمی‌توان گفت که حقوق انگلیسی‌ها از نفت ابدی است. در نهایت رأی دادگاه لاهه هم حق را از لحاظ حقوقی به ایرانی‌ها داد که این مسئله داخلی است و اسناد آمریکائی‌ها هم نشان می‌دهد که مصدق پرداخت غرامت را براساس فرمول مکزیک پذیرفت، اما انگلیسی‌ها زیر بار آن نرفتند. مسئله بانک جهانی هم یک مسئله وارو زدن بود، قرار بود که اداره صنعت نفت ایران را بانک جهانی به عهده بگیرد. اما ابزارهای اجرایی بانک همان مدیران و متخصصان انگلیسی بودند که این بار قرار بود تحت پوشش بانک به ایران باز گردند و این در واقع با ایده‌های بنیادین جنبش ملی شدن که در واقع احقاق حاکمیت ملی ایرانیان بود، در تناقض قرار می‌گرفت. بنابراین مصدق به حق، تقلب بانک جهانی را نپذیرفت.

در ادامه می‌خواهم در مورد پیروزی



شده بود خبری نیست. در حالی که در جوامع مدنی، جامعه از یک خودجوشی مستمر و بدون انقطاع برخوردار است. مثلاً وقتی کشتی نفت در دریای مدیترانه دچار سانحه می‌شود و نفت آن به سواحل فرانسه می‌رسد، مردم منتظر دولت نمی‌نشینند و خودجوش به روی سواحل دریا حاضر شده و شروع به جمع‌آوری نفت کرده و پرندگان را نجات می‌دهند. این خودجوشی چرا در جامعه ما در حد کفایت دیده نمی‌شود؟ چرا مردم در روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به طور خودجوش برای دفاع از دولت محبوب خود و صیانت از دست‌آوردهای نهضت ملی به میدان نیامدند؟ در پاسخ باید بگویم، چنانچه بپذیریم که اگر هر انسانی به طور کلی دارای دو من فردی و اجتماعی باشد، کارکرد من فردی ما ایرانی‌ها، با توجه به زمینه‌های تاریخی، بسیار قوی‌تر از من اجتماعی ماست. تذکر این نکته ضروری است که من اجتماعی اگر چه از من فردی بالاتر است اما در برابر من مدنی، در جایگاهی مادون تر قرار می‌گیرد. در یک روستا، روستاییان به هنگام درو و جمع‌آوری محصول به همدیگر یاری می‌رسانند، زیرا آنان برخوردار از من اجتماعی هستند. حال آنکه محل تحقق من مدنی در شهر است، من مدنی ناظر به وجود یک نظام مدنی است که در قبال شهروندان، ضامن به اجرا در آمدن حقوق تعریف شده آنان است. در جامعه‌ای که مردم از حقوق مدنی برخوردار هستند، من مدنی بتدریج شکل گرفته و پیشرفت

را دلایل شکست نهضت می‌داند. مثلاً در آخرین لحظات مصدق شهربانی تهران را به عهده فامیل خود دفتری می‌گذارد در حالی که او در مخفیگاه زاهدی همین قول را هم از او گرفته بود و در بزنگاه، نیروهای شهربانی را در اختیار نیروهای کودتا می‌گذارد، این ضعف مصدق است که در اینجا با وجود مخالفت ریاحی رئیس ستاد این تصمیم را می‌گیرد. همه این مسایل صحیح است، ولی باید توجه داشت که یک هفته پیش از کودتا وقتی نتایج آرای رفراندوم انحلال مجلس هفدهم اعلام شد، مصدق با یک رأی فوق‌العاده پیروز شده بود اما آن جمعیت در روز کودتا به میدان نیامد. در تنها شهر تهران ۱۵۵ هزار نفر به مصدق رأی دادند و فقط ۱۱۵ نفر به بقای مجلس و در واقع به طرفداری از کاشانی و دربار رأی دادند. از ۱۵۵ هزار نفر اگر تنها ۱۰ هزار نفر آنها روز کودتا در صحنه بودند، کودتا شکست می‌خورد. چرا که نیروهای کودتاگر بسیار اندک بودند، اما چرا مردم نیامدند. این سؤال بسیار مهم است. در واقع ما ایرانیان در جابه‌جا کردن قدرت سیاسی خیلی قوی هستیم و در جایی که به شور می‌آیم همه چیز را از بنیاد بهم می‌ریزیم. از مشروطه تا انقلاب اسلامی، هر بار بیشتر از ۱۸ ماه طول نکشید که ایرانیان قدرت سیاسی را جابه‌جا کردند. ولی بعد از یک مدت گوئی انرژی مردم کاهش یافته و در برابر قدرت مستقر ضعیف عمل می‌کنند. در اینجا دیگر از آن انسجام جامعه که باعث بوجود آوردن تغییرات بزرگ

کودتا و شکست جنبش صحبت کنیم. یک کودتای ناموفق در ساعت ۱۲ نیمه شب در روز ۲۴ مرداد اتفاق افتاد که بعد از آن از روز ۲۵ تا ظهر ۲۷ مرداد اوضاع به نفع مردم بود، آن‌ها در همه‌جا میدان‌دار بوده و مجسمه‌ها را پایین آوردند. ولی در ظهر ۲۷ مرداد شور مردم فروکش کرد. در منابع قدیمی‌تر عنوان می‌شود که بعد از ظهر ۲۷ مرداد، ایرانیان عقب نشستند و نیروهای کودتا بتدریج مسلط شدند. اما اکنون که گزارش ویلبر منتشر شده، و نیز اسناد جدید از کودتا نشان می‌دهد که نیروهای کودتا بعد از ظهر ۲۷ مرداد اعلام شکست کودتا می‌کنند. بنابراین به کرمیت روزولت پیشنهاد می‌کنند که مقداری پول بین ایرانی‌ها و روحانیون پخش کند. این کار آن قدر باعجله انجام می‌شود که حتی فرصت تبدیل به ریال نبود و دلار پخش می‌کنند. به گفته احمد آرامش ۱۰ هزار دلار به بیت آیت‌الله کاشانی می‌فرستند. به آیت‌الله بهبهانی هم کمک‌های مالی شده بود. بنابراین اوباش سرچشمه و جنوب تهران بسیج شده و حرکت کودتاچیان مجدداً از فردا صبح شروع می‌گردد. در فاصله صبح زود تا ۱۰ صبح، ویلبر که آن را پیروزی آیت‌الله می‌خواند با بسیج اوباش و راه افتادن در سطح شهر و ضرب و شتم مردم و به آتش کشیدن دفاتر احزاب، روحیه را از ایرانیان می‌گیرند. چون هنوز اعتماد به نفس در شاکله رسمی کودتاچیان-آمریکائی‌ها، انگلیسی‌ها و ارتش ایران- نبود بنابراین تا ۱۰ صبح ۲۸ مرداد بیرون نیامده و بعد از این در سطح شهر ظاهر می‌شوند.

اما این مسایل پیش از این نوشته شده و بحث جدیدی نیست. پژوهشگران دلایل بسیار مختلفی را برای شکست نهضت ملی عنوان کرده‌اند، برخی گفته‌اند چون مصدق عقب کشید نهضت شکست خورد؛ برخی عنوان می‌کنند که چون سازمان افسری حزب توده به کمک نهضت نیامدند، نهضت شکست خورد، در حالی که نیروهای کودتا تعدادشان بسیار اندک بود. بعضی هم دخالت‌های دربار و آمریکا و انگلیس و حتی ضعف‌های مصدق

توجه حکام بوده‌اند، یا به هنگام اخذ مالیات و یا به هنگام جنگ‌ها که از مردم به عنوان سیاهی لشکر استفاده می‌شده است، این هر دو مورد به ضرب شلاق صورت می‌گرفته است. انسان ایرانی در زندگی شهری‌اش ضمن اینکه همواره در حاشیه قرار داشته به نهانگاه فردیتش رانده شده است، بنابراین دارای دو شخصیت شده‌ایم. محل بروز رفتارهای مربوط به یکی از آن دو، در عرصه خصوصی و خانواده است و این من فردی است که بسیار هم قوی است و هر دستاوردی هم داشتیم حاصل همین من فردی است. اگر پزشکی، ریاضیات، فلسفه و ادبیات ما رشد کرده حاصل مکانیسم‌های اجتماعی نبوده بلکه حاصل خلاقیت‌های فردی است. بنابراین فرهنگ درون‌گرای جامعه ایرانی در برابر فرهنگ برون‌گرا و تجربه‌گرای مغرب زمین، حاصل تجاری در تاریخ است، که شرح آن به اختصار بیان شد. با توجه به تفوق فرهنگ درون‌گرا در نزد ما ایرانی‌ها، به سامان رساندن وظایف اجتماعی که به واقع نیاز به پیش‌زمینه‌های یک فرهنگ برون‌گرا و تجربه‌گرا دارد، بسیار مشکل است.

تصمیم‌سازی را به خود اختصاص داده است. در شهرهای اروپای باستان می‌بینیم که میدان و مرکز شهر، محلی است که مسئول اجرایی شهر انتخاب شده و نمایندگان مجالس در آن میدان با مردم خود سخن می‌گویند. مهمترین ویژگی این دوره تدوین اندیشه‌های مربوط به آزادی شهروندان در یک دولت شهر است. و در دوره رومی که به واقع ادامه تمدن یونانی است، نظم در زندگی شهروندی چنان توسعه می‌یابد که با تدوین قانون‌نامه‌های بزرگ، زندگی شهروندان در همه ابعاد تعریف می‌گردد. بنابراین اندیشه دموکراسی در یونان و نظم و قانون به عنوان دو پایه تمدنی در اختیار اندیشمندان اروپایی در دوره رنسانس قرار گرفته و کارمایه تحولات بعدی می‌شود. حال آنکه در شهرهای ایرانی در مرکز شهر، ارگ که محل استقرار پادشاه و یا نماینده اوست، به واقع یگانه مرکز تصمیم‌گیری در ارتباط با زندگی شهری ما ایرانیان بوده است. مهمترین محل زندگی و تجمع مردم در حاشیه شهر بوده و از منظر مشارکت در تصمیم‌سازی ابداً به حساب نمی‌آمدند. مردم ما در طول تاریخ در دو حالت مورد

می‌کند. انسان مدنی نسبت به کسب حقوق خود و صیانت از آن، دارای یک اعتماد به نفس خاص است و اصلاً نمی‌ترسد. چرا که معنای ترس در جامعه مدنی متفاوت از معنای ترس در جامعه‌ای مثل جامعه ما است. ما در ایران، هر گاه به منظور دفاع از حقوق مدنی خود در برابر قدرت سازمان یافته دولت قرار گرفته‌ایم با وحشت به آن نگرسته‌ایم و این ضعف ریشه در تاریخ ما دارد. در طول تاریخ، در شهرهایی که زندگی کرده‌ایم هرگز این فرصت را نداشته‌ایم که در اداره شهرهایمان نقش داشته باشیم. وقتی با تاریخ اروپا مقایسه می‌کنیم، در شهر آتن از ۶۰۰ سال قبل از میلاد، انسان در زندگی شهری مشارکت و در تصمیم‌سازی نقش جدی داشته است. سولون مصلح بزرگ دولت شهر آتن در ۵۹۴ قبل از میلاد، ۴ مجلس را ایجاد و به گونه‌ای تنظیم کرد که هر یک از ۴۳ هزار نفر شهروند آتنی در طول عمر خود، حداقل یکبار نماینده مجلس شوند. حال آنکه چنین پدیده‌ای را در تاریخ کشورمان نمی‌بینیم. همواره برآیند قدرت ایلی و قومی بوده که قدرت سیاسی را در واقع به تصرف در آورده و به تبع آن



در اقتصاد نقش دارد و پیوند آن با سیاست برقرار است. بنابراین باید ارتباط نفت با اقتصاد، سیاست و ثروت و قدرت در ایران تنظیم شود و از نقطه‌های عظیم اصلاح کشور خواهد بود که امروز تجلی آن را در بحث یارانه‌های نقدی دولت به مردم می‌بینیم. در عین حال که کارشناسان از مضرات وابستگی اقتصاد به نفت سخن می‌گویند و حتی در عمل بحث یارانه‌ها از بحث هسته‌ای مهم‌تر است هر چند که باید گفت که نفت سیاسی بودن آری و سیاسی شدن نه. چون نفت از مؤلفه‌های ثروت و قدرت است و اگر به عنوان ابزار از آن استفاده کنند آسیب‌زا است. در واقع نفت ذاتاً سیاسی است اما سیاسی شدن به معنای استفاده ابزاری از آن خطرناک است. چهارم، از زمان انعقاد قرارداد داری تاکنون، قراردادهای هم علل و هم پیامدهای سیاسی داشته که این امر می‌توانست خواسته یا ناخواسته باشد، پس وابستگی رضاشاه به استعمار یک کف و سقفی دارد وقتی عنوان می‌شود که از ترس حکومت خود ملاحظه‌انگلیس را می‌کند نشانه سقف آن وابستگی است و وقتی که من از ترس، خودسانسوری می‌کنم و چنان ملاحظه قدرت حاکمه را می‌کنم کف آن است. نکته دیگر آن است که بلافاصله با کشف نفت در ایران دولت و درباری انگلستان ۴۹ درصد از سهام شرکت نفت را خرید، به علاوه که دولت انگلستان که به مالیات وابسته بود و به سبب مالیات اخذ شده از شرکت نفت به یک رانت وابسته شد؛ در عین حال که نفت مورد نیاز کشتی‌های انگلیس با تخفیف درازمدت باید توسط شرکت تأمین می‌شد و بخشی از سود ۴۹ درصدی سهام هم باید به دولت انگلستان می‌رسید. این دلایل سبب می‌شد که انگلستان نتواند نسبت به حوزه نفتی خوزستان بی‌تفاوت باشد و اجازه دهد تا تحت حکومت هر دولتی ایران اداره شود. هرچند که انگلستان پس از جنگ جهانی تبدیل به قدرت دوم جهانی شده بود، اما نسبت به منافع خود حساس بود و اینکه چگونه از این منافع دفاع کرده باید تاریخ را بررسی کرد. ♦

آن‌ها، دوباره به درون خود رفتیم تا ۲۰-۳۰ سال بعد، از وقایع آن سال‌ها سخن بگوییم. این تجربه عمومی است جامعه‌ای است که در طول تاریخ خود فرصت‌های اندکی در اختیار داشته تا با مشارکت در تصمیم‌سازی، یک زندگی مدنی را برای خود سامان دهد. از مردمی با فقدان من مدنی، نمی‌توان توقع داشت که در روز ۲۸ مرداد و یا روزهای بعد از آن، از خود یک واکنش خودجوش نشان دهند. زیرا از یک جامعه با تربیت مدنی انتظار می‌رود هر گاه منافع آنان به خطر بیفتد به طور جمعی، حتی بدون رهبری مشخص، واکنش نشان دهند. به همین دلیل موجه تاریخی، برای اینکه ۲۸ مردادها دیگر اتفاق نیافتد باید به مردم فرصت داد تا با شرکت در تصمیم‌سازی و اداره سرزمین خود، در ساختن شخصیت مدنی‌شان فعال گردند.

در پایان **حشمت‌زاده** به جمع‌بندی مباحث مطرح شده پرداخت و گفت: بحث من به عنوان سؤالات و آموزه‌های نهضت ملی برای حال و آینده است. اول، نهضت ملی شدن صنعت نفت کارگاهی زنده و اساسی برای ایران‌شناسی در تمام ابعاد آن همچون اقتصاد، روابط خارجی و... است. چرا که در دوره‌هایی همچون ملی شدن صنعت نفت است که جامعه بطن و ذات خود را نشان می‌دهد و در جنبش‌های عمیق است که جامعه فرصت‌ها و تهدیدات، نقاط قوت و ضعف خود را نشان می‌دهد که می‌تواند محل مطالعات و بررسی‌های بعدی باشد. دوم، نفت که در قرن بیستم به عنوان فرصت و تهدید ایران بوده، در قرن بیست و یکم نیز همچنان جزء بزرگ‌ترین فرصت‌ها و تهدیدات ما است و بنابراین تاریخ ملی شدن صنعت نفت را جهت استفاده از آن آموزه‌ها در قرن بیست و یکم می‌توان بررسی کرد. سوم، نفت از ابتدا که در آمریکا کشف شده و به تبع آن در ایران، پیوندی اساسی با سیاست داشته است. اینکه آیا رضاشاه وابسته بوده یا نه به ذات نفت باز می‌گردد، امروز نیز نفت پیوند وسیعی با سیاست دارد و علی‌رغم تئوری اقتصاد آزاد و عدم دخالت دولت در اقتصاد، اما باز هم نفت

انسان در اروپا دارای دو زندگی مجزای فردی و اجتماعی است، اینکه گفته می‌شود آلمانی‌ها کار خود را بیشتر از فرزندشان دوست دارند، اشتباه است چرا که با دیدگاه ایرانی به آنها نگاه کرده‌ایم، یک فرد آلمانی در عرصه عمومی با فرهنگ برون‌گرا و تجربه‌گرایی خود زندگی می‌کند و وقتی به منزل آمد، که محل بروز من فردی اوست، دیگر به کار و اداره‌اش فکر نمی‌کند، آخر هفته هم متعلق به خود و خانواده اوست. برای اینکه کارکرد یک فرهنگ برون‌گرا را بیشتر توضیح دهم به انقلاب فرانسه اشاره می‌کنم. مقدمه انقلاب فرانسه عمری به اندازه ۷۰۰-۶۰۰ سال دارد. آنها ۷-۶ قرن کار آرام آرام ولی پیوسته انجام داده و خواسته‌های خود را در بستر یک فرهنگ تجربه‌گرا، با روش آزمون و خطا به تجربه گذاشتند. کتاب جنتلمن، اگر اشتباه نکنم اثر کاستی دو لیونه در نیمه قرن ۱۵، در مدت یک قرن تیراژ آن به ۲۰ میلیون می‌رسد و به تمام زبان‌های اروپایی ترجمه می‌شود. این کتاب در رفتارهای اجتماعی اروپایی‌ها اثر بسیار قابل ملاحظه‌ای می‌گذارد و به اروپایی‌ها کمک می‌کند تا با رفتارهای سخیف دوره قرون وسطایی فاصله بگیرند. اما چرا آن حرف‌ها در اروپا مخاطب پیدا می‌کند ولی در اینجا یک اندیشه به راحتی مخاطب پیدا نمی‌کند. دلیل آن عدم فرهنگ برون‌گرا و تجربی در جامعه ماست، چرا که ما همواره از بیرون می‌ترسیم، به خصوص هنگامی که در مقابل ما قدرت سازمان یافته دولت باشد که خیلی از آن وحشت داریم، لذا نسبت به تجربه امور جدید با هراس نگاه می‌کنیم. طبیعی است که شخصیت اجتماعی مردمانی که فرصت به تجربه گذاردن خود اجتماعی‌شان را به دست نمی‌آورند، به بلوغ نمی‌رسد و یا با دشواری زیاد این راه را طی می‌کند.

بعد از ۲۸ مرداد و شکست حکومت ملی دکتر محمد مصدق بعد از فرو رفتن در لاک فردی خود، ما باید ۲۵ سال درون خود را تحمل می‌کردیم و باز هم وقتی در دهه ۶۰ انحرافات را دیدیم، بجای انتقاد از